

حجت الاسلام والمسلمین حسن نوروزی
بهترین بهره‌های زندگی را در ۱۰ سال اسیری به دست آورده است

روحمان را به اسارت ندادیم

حمیده صفائی|گاهی آدم هاسختی‌ها و خطرات را به فرصت تبدیل می‌کنند. درست مانند حجت الاسلام والمسلمین حسن نوروزی که ۱۰ سال اسارتش را به طلایی‌ترین روزهای زندگی‌اش تبدیل کرد. بهترین دوران عمرش. یعنی از بیست تا سی سالگی. در چهار دیواری زندان‌های «رمادیه» و «موصل» برای او حکم کلاس درس را داشت. هم آموزش می‌داد و هم آموزش می‌دید. به گفته خودش. روزی هفده کلاس آموزشی داشت و در این مدت هفت زبان زنده دنیا و لهجه‌های متفاوت ایرانی را یاد گرفت. حسن آقا از این ۱۰ سال به عنوان بهترین سال‌های زندگی‌اش یاد می‌کند و می‌گوید: «همه چیز نظم داشت و یکسره در حال آموزش دیدن بودیم.» وقتی می‌پرسیم یعنی شکنجه نشدید؟ با تبسمی تلخ جواب می‌دهد: «اسیر بودیم؛ میهمانی که نرفته بودیم! کتک و شکنجه چاشنی اسارت است.»

فرماندهی شهری
که سقوط کرد

۲

این طلبه جوان، همان سال با دفتر تبلیغات حوزه قم هم همکاری می‌کرد. حدود شهریورماه برای ۱۰ روز او را به همراه تعدادی طلبه برای تبلیغات به قصر شیرین فرستادند. اما آن‌ها را به مدت چهارماه نگه داشتند. تعریف می‌کند: به قم که برگشتیم، متوجه شدیم آیت‌الله... موحدی قمی، رئیس دادگاه انقلاب سرپل ذهاب، اسلام آباد و قصر شیرین شده است.

او به من پیشنهاد کرد که مسئولیت دادگاه انقلاب اسلامی قصر شیرین را قبول کنم. من هم پذیرفتم و کارم را در آنجا آغاز کردم. نوروزی که آن زمان بیست سال هم نداشت، تمام تلاشش را می‌کرد تا بتواند به مردم خدمت کند.

اومی‌گوید: شهریور ۱۳۵۹ درگیری عراق و ایران شدت گرفت. عراقی‌ها به برخی از پاسگاه‌های ما حمله کردند. ۴ مهر قصر شیرین سقوط کرد. شهر از هم پاشیده بود. من فرماندهی شهر را بر عهده گرفتم. عراقی‌ها دنبال من می‌گشتند و مخفی شدم. آن زمان به اسم شیخ حسن شریعت الاسلام معروف بودم.

او ادامه می‌دهد: روز اولی که شهر را گرفتند، عراقی‌ها به زبان‌های کردی، عربی و فارسی گفتند اگر می‌خواهید، مغازه‌هایتان را باز کنید؛ ما می‌خواهیم تهران را بگیریم، به شما کار نداریم. اما بعد از اینکه در خرمشهر و سوسنگرد موفق نشدند، اعلام کردند شهر نظامی است؛ هر که می‌خواهد برود ایران یا عراق، آزاد است. خانواده‌ها را به سمت ایران فرستادیم. بعد از آن خودم به همراه یکی از دوستانم که اهل قصر شیرین بود، از قسمت قرنطینه عبور کردیم تا به سمت ایران بیاوریم.

از کوچه زردی
تا افق‌های دور

۱

کوچه زردی در محله صاحب‌الزمان (عج) برای خیلی‌ها روی نقشه مشهد فقط یک نام است، اما برای حسن نوروزی، آغاز زندگی است؛ جایی که سال ۱۳۳۹ در آن به دنیا آمد. وقتی با او در مسجد همین محله به گفت‌وگو می‌نشینیم، انگار زمان برایش متوقف نشده، بلکه خاطرات در لایه‌های مختلف حافظه‌اش می‌چرخد و بدون وقفه از همان ابتدا آن‌ها را تعریف می‌کند. او می‌گوید: چهارپنج سال بیشتر نداشتم که همراه پدر بزرگ و دایی‌ام که روحانی بودند، به مسجد احمدی می‌رفتم و آنجا مکبر بودم. شش سالگی به مدرسه کاظمیه حاجی عابدزاده رفتم و بعد از پنج سال درس خواندن آزمون دادم و در کلاس ششم فرهنگ قبول شدم. حضور در کلاس‌های حاج آقا عابدزاده او را به حوزه علمیه کشاند. سال ۱۳۵۰، وارد حوزه علمیه در پایین خیابان شد. ۱۳۵۶ به مدرسه بعثت آیت‌الله... مروارید رفت و ضمن درس خواندن تدریس هم می‌کرد. حاج آقا نوروزی ادامه می‌دهد: در مشهد، پای درس رهبر شهید و شهید هاشمی نژاد می‌نشستم. این درس‌ها فقط فقه و اصول نبود، اول انقلاب درس مقاومت و ایستادگی را از آن‌ها یاد گرفتم. حین انجام فعالیت‌های انقلابی توسط ساواک دستگیر شدم و مدتی در زندان وکیل آباد بودم. انقلاب که پیروز شد، سال ۱۳۵۸ به شهر قم و مدرسه بعثت آیت‌الله... مرعشی رفتم. پای درس علمایی همچون آیت‌الله... فاضل لنکرانی، آیت‌الله... مظاهری، آیت‌الله... احمد بهشتی نشستیم.

